

لوح سلمان - الاول (ادرنه)

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



﴿ بسمی المحزون ﴾

ای سلمان از شهر جان بنسایم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما و بقدم استقامت و جناحین انقطاع و قلب مشتعل بنار محبة الله سائر شو تا بردِ شتا در تو اثر نکند و تو را از سیر در وادی احدیه منع ننماید

ای سلمان این آیام مظهر کلمه محکمه ثابته لا إله إلا هو است چه که حرف نفی باسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر أحرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر بحکمتهای مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمتهای مقنعه مغطئه نمایم البتّه ناسرا منصعق بل میّت مشاهده خواهی نمود آنچه در ارض مشاهده مینمائی ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود و لکن در باطن کل باراده الهیه بوده و خواهد بود اگر نفسی بعد از ملاحظه این لوح در کلمه مذکوره تفکر نماید بحکمی مطلع شود که از قبل نشده چه که صورت کلمات مخزن حقد و معانی مودعه در آن لآئی علمیه سلطان احدیه و ید عصمت إلهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید و چون اراده الله تعلق گرفت و ید قدرت ختم آنرا گشود بعد ناس بآن ملتفت میشوند مثلاً در کلمات فرقان ملاحظه نما که جمیع خزائن علمیه جمال قدم جلّ و عزّ بوده و جمیع علماء در کل لیالی و آیام قراءت مینمودند و تفاسیر مینوشتند مع ذلک قادر بر اینکه حرفی از لآئی مستوره در کنوز کلماتیه ظاهر نمایند نبوده اند و إذا جاء الوعد دست قدرت ظهور قلم ختم خزائن او را علی شأن الناس و استعداد هم حرکت داد لذا أطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک نموده بر اسرار مکنونه علی قدرهم اطلاع یافتند بشأنیکه طفلی علمای عصر را در بیان ملزم مینمود اینست قدرت ید إلهیه و احاطه اراده سلطان احدیه اگر نفسی در این بیان مذکور تفکر



ORIGINAL

نماید مشاهده مینماید که ذره از ذرات حرکت نمی کند مگر باراده حق و احدی بحر فی عارف نشده مگر بمشیت او تعالی شأنه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته و تعالی أمره و تعالی فضله علی من فی ملکوت السموات و الأرض

ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت

ای سلمان احزان بشانی احاطه نموده که لسان رحمن از ذکر مطالب عالیه ممنوع شده قسم بمری امکان که ابواب رضوان معانی از ظلم مشرکین مسدود گشته و نسائم علمیه از یمن عزّ احدیه مقطوع شده

ای سلمان بلا یایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده منحصر باین آیام مدان نفسیرا که در شهر و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود اگر از اسرار قبل ذکر نمایم مطلع میشوی که لم یزل بعضی از عباد که بکلمه امریه خلق شده اند با حق بمعارضه بر خواستند و از بدائع امرش تخلف نمودند ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باراده محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و بشانی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق بود تا بمقامی رسیدند که خود را اُتقی و اُعلی و اُزهد از کل عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطرا امتحان وزید و بأسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کلّ شیء فی ألواح عزّ محفوظ و مع ذلک احدی بر حق اعتراض ننموده از امم آن عصر که حق جلّ کبریاؤه بعد از بلوغ این دو ملک بمقامات قدس قرب چرا اینقامرا اخذ فرمود

ای سلمان بگو باهل بیان که سلسال باقیه الهیه و کوثر دائمه ربانیه را بماء ملحیه تبدیل مکنید و نعمات عندلیب بقا را از سمع محو نمائید در ظلّ سحاب رحمت منبسطه مشی کنید و در سایه سدره فضل ساکن شوید

ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که ما بین بریه بظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه مثلا ملاحظه نما نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده بشانیکه مقرر و معترف است بجمیع اسما و صفات الهی و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه در این مقام کلّ اوصاف در حق او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه إلا الله نبوده و کلّ این اوصاف راجع میشود بآن تجلی که از سلطان مجلی بر اوشراق فرموده در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حق اعراض نموده چه که در او دیده

نمیشود مگر تجلیات الهی مادامیکه در این مقام باقیست اگر کلمه دون خیر در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقتّر خود باز گشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند و اگر ببصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار باو لباسش اگر از قطن خَلَقَهُ باشد عند الله از حریر جنت محسوب و بعد از اعراض از قطران نار و بحیم در اینصورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عند الله از اهل نار مذکور

ای سلیمان دلائل این بیان را در کلّ اشیاء بنفسه لِنَفْسِهِ و دیعه گذاشته ام مع ذلک بسیار عجب است که ناس بآن ملتفت نشده اند و در ظهور اینگونه امور لغزیده اند ملاحظه در سراج کن تا وقتیکه روشن و منیر و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البتّه کاذب است و لکن بعد از آن که نسیمی بوزد و او را منطقی نماید اگر بگوید مضیء است کاذب بوده و خواهد بود مع آنکه مشکاة و شمع در حین ضیاء و دون آن یکی بوده و خواهد بود

ای سلیمان الیوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نما چه که خالق بیک کلمه خلق شده اند و در صقع واحد بین یدی الله قائمند و اگر جمیع باین شمس عزّ باقی که از اُفق قدس اُبهی اِشراق فرموده توجّه نمایند در جمیع تجلیّ شمس بهیئته مرتسم و منطبع در این صورت جمیع اوصاف و صفات شمس بر آن مرایا صادق چه که دیده نمیشود در آن مرایا مگر شمس و ضیاء آن و بر عارف بصیر مبرهن است که این اوصاف مرایا بنفسه بنفسه نبوده بلکه کلّ اوصاف راجع است بآن تجلیّ که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا ظاهر و مشرق شده و مادامیکه این تجلیّ باقی اوصاف باقی و بعد از محو آن تجلیّ از صور مرایا وصف و اصفین آن مرایا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد بود لِأَنَّ الْأَسْمَاءَ وَالصِّفَاتَ يَطُوفَنَّ حَوْلَ تَجَلِّيِّ الَّذِي أَشْرَقَ مِنَ الشَّمْسِ لَا حَوْلَ الْمَرَايَا بِنَفْسِهِنَّ لِنَفْسِهِنَّ

ای سلیمان عزّت کلّ اسما و رفعت آن و عظمت و اشتهار آن بنسبتها الی الله بوده مثلا ملاحظه نما در بیوتیکه بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوترا طائفند و از اماکن بعیده زیارت آن بیوت میروند و این واضح است که احترام این بیوت بعلت آن بوده که جمالِ قَدَمِ جَلِّ اجلاله بخود نسبت داده با آنکه کلّ عارفند که جمالِ قَدَمِ محتاج به بیقی نبوده و نخواهد بود و نسبت کلّ اماکن بذات مقدّسش علی حدّ سواء بوده بلکه این بیوت و امثال آنرا سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع ناسرا از بدایع فضل خود محروم نفرماید فَطُوبَى لِمَنْ اتَّبَعَ أَمْرَ اللَّهِ وَ عَمِلَ بِمَا أُمِرَ مِنْ لَدُنْهُ وَ كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ و این

بیوت و طائفین آن عند الله معززند مادامیکه این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عند الله محسوب و هم چنین در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عند الله از عبده اصنام بوده و خواهند بود حال تفکر نما که این بیوت در حین نسبتها الی الله و بعد از انقطاع نسبت بیک صورت بوده و خواهند بود و صورت ظاهره این بیوت در دو حالت بیک نحو مشاهده میشود بشأنیکه در ظاهر این بیوت چه در حین نسبت و چه در دون آن أبدا تغییر ملحوظ نه و لکن در حین قطع نسبت روح خفیه مستوره از آن بیوت اخذ میشود و لا یدرکه إلا العارفون و هم چنین در کل مظاهر اسماء که بیوت انفسیه اند ملاحظه کن

ای سلمان در کلمات رحمن بقلب طاهر و بصر مقدّس مشاهده نما و تفکر کن که لعلّ بمراد الله فائز شوی

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل بنداء آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه بمرکت آیند آن دو که ظاهر شدند و لکن عن قریب طیور لیل بدعوی ربوبیت و الوهیت برخیزند و لکن نسأل الله بأن یعرف الناس أنفسهم لئلا يتجاوزوا عن حدّهم و شأنهم و یدکرون الله بهذا الذکر الأعظم و ینصرون الله بكلّ جوارحهم و أركانهم و یكونن کالأعلام بین السموات و الأرضین أن اسکنوا یا قوم فی ظلّ الله ثمّ استقرّوا علی مقاعدکم بسکینه الله و وقار عظیم و تمسکوا بحبل العبودیة لله الحقّ إنّها لشأن لا یعادلها ما خلق بین السموات و الأرضین و بها یظهر أمر الله بین عباده و بریته و من تمسک بها فی تلك الأيام لنصر الله حقّ النصر و من تخلف عنها فقد استکبر علی الله و لن یتکبر إلاّ کلّ معتد أثمّ إن شاء الله جمیع در ظلّ جمال قدم ساکن و مستریح باشند و بشرط او ناظر و إنّ هذا لفضل عظیم

و اینکه از معنی شعر سؤال نمودی اگر چه قلم امر اقبال بر اینکه بر معانی شعر حرکت نماید نداشته چه که الیوم بحور معانی بکینونتها و اصلها ظاهر شده دیگر احتیاج بکلمات قبل نبوده و نیست بلکه کل ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بحور متموجه بدیعه بوده و خواهند بود و لکن نظر بخواهش تو مختصری ذکر میشود و از قلم قدم علی ما اراد الله جاری میگردد

سؤال :- چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

ای سلیمان عرفا را در امثال این مقالات بیانات بسیار است بعضی حقرا بحر و خلقرا امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمع بحر راجع یعنی حقیقت بحرند و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام جائز نه وهم چنین حقرا مداد و سائر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده اند و گفته اند همان حقیقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اول را مقام وحدت و ثانیا مقام کثرت گفته اند و هم چنین حقرا واحد و اشیا را بمنزله اعداد و حقرا آب و اشیا را بمنزله ثلج چنانچه گفته اند

وما الخلقُ في التمثالِ إلا كثلجةٍ وأنت لها الماءُ الذي هو نابعُ

ولكن بذوبِ الثلجِ يُرفعُ حكمهُ ويوضع حكمُ الماءِ والأمرُ واقعُ

و در مقامی دیگر گفته اند:

وَالْبَحْرُ بَحْرٌ عَلَى مَا كَانَ فِي قَدَمِ إِنْ الْحَوَادِثُ أَمْوَاجٌ وَأَشْبَاحٌ

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلی ذاتی حق میدانند و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده اند ذاتی و صفاتی و فعلی و قیام اشیا را بحق قیام ظهوری دانسته اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشانی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و هم چنین بکون اعیان ثابتة در ذات قائل شده اند چنانکه یکی از حکمای عارف گفته (حقائقُ الأشياءِ كائنةٌ في ذاته تعالى بنحو أشرفٍ ثم أفاضها) چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته اند و میگویند محال است چنانچه ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و أمثالهما در رَضْرَاضِ سَاقِيهِ ابن عرب مشی نموده اند فطوبى لمن يمشى على كتيب الأحرار في شاطئ هذا البحر الذي بموج من أمواجه مُحِيَّتِ الصُّورُ وَالْأَشْبَاحُ عَمَّا تَوَهَّمُوهُ الْقَوْمُ فَيَا حَبِّدَا مَنْ عَرَى نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ الْإِشَارَاتِ وَالِدَّلَالَاتِ وَ سَبَحَ فِي هَذَا الْبَحْرِ وَ غَمْرَاتِهِ وَ وَصَلَ بِحَيْتَانِ الْمَعَانِي وَ لَأَلَى حِكْمِهِ الَّتِي خَلَقَتْ فِيهِ فَنَعِيمًا لِلْفَائِزِينَ وَ هَرِ نَفْسِيكَ مَعْتَقِدًا بِرِ بَيِّنَاتِ عِرْفَانِ بُوْدِهِ وَ دَرِ أَنْ مَسْلَكَ سَالِكٍ شَدِيدِ مَوْسَى وَ فِرْعَوْنَ هَرِ دَوْرًا مِنْ مَظَاهِرِ حَقِّ دَانِسْتِهِ مِنْتَهَى أَنْتَ كِهْ أَوَّلَ رَا مَظْهَرِ اسْمِ هَادِي وَ عَزِيْزِ وَ أَمْثَالِ أَنْ وَ ثَانِيْرَا مَظْهَرِ اسْمِ مُضِلِّ وَ مُذَلِّ وَ أَمْثَالِ أَنْ وَ لَذَا حَكْمِ جِدَالِ مَا بَيْنَ إِيْنِ دَوِّ مُحَقِّقٍ وَ بَعْدَ مِنْ خَلْعِ تَعْيِيْنَاتِ بَشَرِيَّةِ هَرِ دَوْرًا وَاحِدِ دَانِسْتِهِ أَنْدِ چنانچه در اصل جمیع اشیا را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجملا بیان شد و لکن ای سلیمان قلم رحمن میفرماید الیوم مثبت و محقق این بیانات و مبطل آن در

یکدرجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق و از آفق سماء لا یزال لایح است و هر نفسی که بذکر این بیانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال رحمن محروم ماند ربیع تحقیق اوهام زمان غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه و لقاء قل أن ارتعوا یا قوم فی تلك الأيام فی ریاض المکاشفة و الشهود ثمّ دعوا الأوهام کذلک أمرکم قلم الله المهیمن القیوم ذکر جمیع علوم برای عرفان معلوم بوده و بیان ادله مخصوص اثبات مدلول حال الحمد لله که شمس معلوم از آفق سماء قیوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لایح قلبرا از کلّ اشارات مقدّس کن و شمس معانیرا در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و تجلیات اسمائیه و صفاتیّه اشرا در ما سواه ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدأ و منبع و معدن آن فائز شوی

ای سلیمان قسم بجمال قدّم که این ایام در هر حین از سماء عرفان ربّ العالمین معارف جدید نازل فطوری لمن وصل الی هذا المعین و انقطع عمّا عنده ای اهل جذب و شوق انصاف دهید در این بیانات که از قول عرفا مختصر ذکر شده کتب لا تحصی حال ما بین ناس موجود اگر انسان اراده نماید جمیع را ادراک کند دو عمر کفایت نماید

ای سلیمان قل الله ظاهر فوق کلّ شیء و الملک یومئذ لله ثمّ ذرّ الناس بما عندهم باری معارف قبل را بقبل بگذار موسی که از انبیای اعظم است بعد از ثلاثین یوم که بقول عرفا در عشره اول افعال خود را در افعال حق فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حق و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حق و گفته اند چون بقیّه هستی در او باقی بود لذا خطاب لنّ ترانی شنید و حال لسان الله ناطق و میفرماید یجبار ارنی گو و صد هزار بار بزیارت ذوالجلال فائز شو بچا است فضل این ایام و ایام قبل باری

ای سلیمان آنچه عرفا ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افتده مجرد هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی أنفسهم بأنفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الأذکار من کلّ ذاکر و کلّ الأوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلی ربّه و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کلّ أمثله و عرفان از اول لا اول بخلق او که از مشیت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیء خلق شده راجع فسبحان الله من أن یعرف بعرفان أحد أو أن یرجع الیه أمثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و إشارة و دلالة و قد خلق الممكنات بمشیته الّتی أحاطت العالمین حق لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی

الأرض و السماء بکلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقیکه از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید

ای سلمان سبیل کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از أفق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من أقرّ بهم فقد أقرّ بالله و من أعرض عنهم فقد أعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراطُ الله بین السموات و الأرض و میزانُ الله فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهورُ الله و حُججه بین عباده و دلائله بین برّيته

ای سلمان منقطع شو از کل آنچه ما بین عباد مشهور است و بجناحین انقطاع بسماء قدس ابهی طائر شو تالله لو تطیر إليها و تصل الی قُطب المعانی فیها لن تری فی الوجود إلاّ طلعةَ حضرة المحبوب و لن تری المعرضین إلاّ کیوم لم یکن أحدٌ منهم مذکوراً ذکر این مقام را لسانی دیگر باید تا ذکر نماید و سمعی دیگر شاید تا استماع کند

ای سلمان حال خوشتر آنکه اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیت رحمن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم

بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مثلّ بوده نه اینکه این دو در ذات یکی بوده‌اند نعوذ بالله عن ذلک چه که فرعون و أمثال او بکلمه موسی خلق شده‌اند لو اتمّ تعرفون و همان اختلاف ظاهره که ما بین بوده دلیل بر اینست که در کل عوالم با یکدیگر مخالف بوده‌اند و این بیانست خفی لا یعرفه إلاّ کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسی فرض نموده چه که کل از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم چنین کل بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یک رنگی است ابدأً جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه و لکن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان می آید چه حق و چه باطل و این نزاع و جدال اگر لإثبات أمر ذوالجلال واقع شود حق بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و إقبال و إعراض جمیع طائف حول اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبب ظاهر میشود و این سبب واحد بوده و لکن در هر نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد و لکن در هر مقام بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در ملکوت خود واحد بوده و لکن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر

میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است مثلاً نفسی که فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل الله انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حق بمعارضه و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأنیکه خود و دون او از مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر میشود و لکن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخمود و مستور و افسرده بوده و بیک تجلی شمس اسم مغنی این نفوس را چه گونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بمحاربه با جمال احدیه قیام نمی نمود چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا حال نفوسیکه اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و بصبغ الله فائز گشته اند یعنی برنگ حق در این ظهور بدیع در آمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه الیوم اهل بها که بر سفینه بقا را کبند و بر قلزم کبریا سائر یک دیگر را میشناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید

ای سلیمان بگو بعباد که در شاطیء بحرِ قدَم وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدس گردید و بمقرّ اقدس اَطهر و منظر اکبر وارد شوید

ای سلیمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطیء قدس اُبهی منع نموده مثلاً در نفس معروف که بمحاربه بر خواسته ملاحظه نما قسم بآفتاب افق معانی که لیل و نهارا طائف حوالم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القا میشد و در تمام لیل و نهار بخدمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود لون اسم و حب ریاست چنان اخذش نمود که از شاطیء قدس احدیه محروم ماند فو الذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده فو الذی أنطق کلّ شیء بثناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسشرا احصا کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند نسأل الله بأن یتطهر صدره و یرجعهُ الی نفسه و یؤیده علی الإقرار بالله المقتدر العلیّ العظیم

ای سلیمان ملاحظه در امر الله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و هم چنین حب و بغض و

امثال آن و بعد این مُحِبِّ و مُبْغِضِ بِمَحَارِبِهِ و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه که قبل از ظهور کلمه با یگدیگر دوست و متحد بوده‌اند و بعد از اشراق شمس کلمه مُقْبِلِ بلون الله مزین شده و مُعْرِضِ بلون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه أصل اشراق مقدّس از الوان بوده در شمس ملاحظه نما که بیک تجلّی در مرایا و زجاجات تجلّی مینماید و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده‌اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن ما بین این دو رنگ فرقی است لا یخصی این بصیغ الله ظاهر شده و آن بصیغ هوی و صیغ مؤمن مقبل مجاهد صیغ رحمن بوده و صیغ معرض منافق صیغ شیطان آن رنگ سبب و علّت تطهیر نفوس است از رنگ ما سوی الله و این علّت آرایش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی آن حیات باقیه عنایت فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را بکوش بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشاند از آن رائحه رحمن در مرور و از این روائح شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یک درجه بوده‌اند فعوذ بالله عن ذلک چنانچه بعضی از جهال چنین فهمیده‌اند فعل موسی بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او الله بوده و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد و بلون الله فائز نماید و خود در سیل دوست شربت شهادت چشد و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید مقصود موسی اشتعال سراج الله بین ما سواه و مقصود فرعون انحام آن أَفْنَنْ یُنْفِقُ رُوحَهُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ كَمَنْ یَحْفَظُ نَفْسَهُ خَلْفَ سَبْعِینَ أَلْفِ نِقَابٍ فَمَا هُوَ إِلَّا یكَادُونَ یَفْقَهُونَ بیانا من الله العالم الحکیم بلکه مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده و لکن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملاً اعلی خود را فدای آن رنگ نموده‌اند و رنگ فرعون رنگی که اهل بحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مانوس شود و خدمت دوستان حق فائز گردد این است که در مقامی ذکر مینماید

بی عنایات حق و خاصان حق گر مَلَكٌ باشد سیاه هستش ورق

باری ای سلمان بر احبّای حق القا کن که در کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه مینمائید بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسیکه الیوم در رد الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قُدْرَ من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حق بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حیثئذ إن اتم تعرفون

فوالذی ینطق حینئذ فی کلّ شیءٍ بآئنه لا إله إلا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و ألسُن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع اُمنع مستقیم شود مقابل است با کل مَنْ فی السّموات و الأرض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم أنّ یا أحبّاء الله لا تستقرّوا علی فراش الرّاحة و إذا عرفتم بارءکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا و لا تصمّوا أقلّ من آن و إنّ هذا خیر لکم من کنوز ما کان و ما یكون لو أنتم من العارفین اینست نصیح قلم اعلی عباد الله را

باری ای سلیمان بدان که هر گز احدی از عباد که فی الجمله شعور داشته قائل باین نشده که مقبل و معرض و موحد و مشرک در یک مقام و درجه باشند و اینکه شنیده‌اید و یا در بعضی از کتب قبل دیده‌اید مقصود در ساحت قدس حق است و اینکه ذکر شد اسماء در ملکوت اسماء واحدند ملکوت را موهوم بدان ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشند و از افاضه این مراتب و عوالم که در این مقام مشهود است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و بر قرارند تفصیل این مقامات جائز نه و در سماء مشیّت معلق الی أن ینزله الله بالفضل و إنّه علی کلّ شیءٍ قدیر باری در ساحت حق کل اسماء واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظهور کلمه فصلیه است مثلاً ملاحظه کن که الیوم جمیع مظاهر اسماء در ملکوت خود بین یدی الله مشهود و هم چنین مطالع صفات و کلّ ما کان و بمقتضای استوای هیکل قدّم بر عرش عدل عنایتش نسبت بجمیع علی حدّ سواء بوده و لکن بعد از القای کلمه تفریق و تفصیل ما بین عباد موجود و مشهود چنانچه هر نفسیکه بکلمه بلی موفق شد بکلّ خیر فائز قسم بجزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مقدر شده که اگر اقلّ من سم ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند اینست که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده و هر نفسیکه موقن نشد بذکر بلی عند الله غیر مذکور فنعود بالله عمّا قدر له من عذاب الذی لا عدل له

ای سلیمان بر عباد کلمات رحمن را القا کن و بگو خود را از ذناب ارض حفظ نمائید و بسخنهای مزخرف که بعضی بآن ناطقند گوش مدهید سمع را برای اصغای کلمات مطهر دارید و قلبرا برای عرفان جہالم منزّه کنید از کلّ آنچه خلق شده

ای سلیمان القا کن که بسا از اسخار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود مشغول یافت و بمقرّر قرار خود راجع شد

ای سلمان بگو ای عباد بر اثر حق مثنی نمائید و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبر که شاید بمعین کوثر بیزوال ذوالجلال فائز شوید و اگر مُقْبَل و مُعْرَض در یک مقام باشند و عوالم الهی منحصر باین عالم بود هر گز ظهور قلم خود را بدست اعدا نمیگذاشت و جان فدا نمینمود قسم بآفتاب فجر امر که اگر ناس بر شیخی از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینیکه آن هیکل صمدانیرا در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سبیل این ظهور عزّ ربّانی دهند باری شکر بطوطی داده‌اند و زِلْ بِجَعْلٍ زَاغ از نغمه بلبل بی نصیب و خفاش از شعاع شمس در گریز

ای سلمان ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قوی و حجتیست محکم در مدت بیست سنه شربت آبی براحث ننوشیدم و شبی نیاسودم گاهی در غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر و اگر ناظر بدنیا و ما علیها بودیم هر گز باین بلایا گرفتار نمیشدیم طوبی از برای نفسیکه از اثمار این مقام مرزوق شود و از حلاوت آن بچشد از خدا بصر بخواهید و ذائقه سالم طلب کنید چه که نزد بی بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقه مریض حَنْظَلٌ و شکر در یک مقام و لکن امیدوارم که از نفعات مقدّس این ایام نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیها را بفلسی نخرند و عری از کلّ ما سواه بشرط الله ناظر شوند و جان دادن در سبیل رحمن را آسپل شیء شمردند و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ دوست مقرّ گزینند فیا طوبی لهؤلاء فیا بشری لهؤلاء و یا عزّا لهؤلاء و یا شرفا لهؤلاء تالله حوریات غرفات اعلی از شوق لقای این نفوس نیارامند و أهل ملاً بقا از اشتیاق نیاسایند کذلک اختصّ الله هؤلاء لنفسه و جعلهم منقطعاً عن العالمین

ای سلمان احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ضرّ بمقامی رسیده مقرّ عزّیرا که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و الی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعم گردند ابدأ کسی را حرفی نه نسبت بخل داده‌اند و باطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده‌اند رذالت و پست فطرتیرا ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم این گونه مفتریات باطراف نوشته و فرستاده‌اند با اینکه تو در اینجا بوده و دیده که ابدأ این عبد شهریه این قوما بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده میشود مع ذلک محض ترضیع امر الله و اخذ دینار این قسم معمول داشته‌اند که شنیده قسم بجمال قدم که اول ضرّی که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود و اگر این نفوس همراه نبودند البته قبول نمی کردم و تو مطلع شده که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده و مع ذلک جمیع شاکریم و در قضای الهی راضی و صابر لن یصیبنا إلا ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کلّ الأمور و این قوم که باطراف شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند ادّعی ربوبیت مینمایند و از حق معرض دیگر در شأن آن نفوس که متابعت این گروه نموده‌اند

ملاحظه كن أف لهم و لمن اتبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزيز مقتدر قيوم و لن يجدن
لأنفسهم من معين و لا ناصر كذلك نزل بالحق من جبروت الله المهيمن العزيز المحبوب و البهاء عليك يا
سلمان و على الذين ما باعوا كلبات الله بتوهمات مردود